

۵. بازگشت به ایران
(۱۳۵۸ - ۱۳۶۱)

تجدید فعالیت در ایران

کیانوری: با پیروزی انقلاب و پیدایش شرایط جدید سیاسی در ایران، از اول فروردین ۱۳۵۸ تا آخر اردیبهشت همان سال، همه کادرهایی که داوطلب بازگشت به ایران بودند مهاجرت را ترك کرده و به کشور بازگشتند. من شخصاً روز ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۸ به تهران بازگشتم. همسرم مریم، که عضو کمیته مرکزی بود، اوایل فروردین به ایران آمده و فعالیت‌های اولیه تشکیلات دمکراتیک زنان را آغاز کرده بود.

زمانی که من به ایران آمدم کار اساسی تجدید سازمان حزب انجام شده بود. همانطور که گفته‌ام، در اوایل اسفندماه ۱۳۵۷ فرج‌الله میزانی به تهران اعزام شد. او به کمک علی خاوری و آن اعضای سازمان افسری حزب که پس از ۲۵ سال از زندان شاه آزاد شده بودند (عباس حجری بجزستانی، محمدعلی عمویی، رضا شلتوکی، ابوتراب باقرزاده، تقی کی‌منش و محمداسماعیل ذوالقدر) و تعدادی از زندانیان توده‌ای که هر يك ۱۰ - ۱۵ سال در زندان بودند (مانند آصف رزم‌دیده، صابر محمدزاده، هدایت‌الله معلم، گاگیک آوانسیان و غیره) سازماندهی تشکیلات حزب در ایران و تجدید انتشار روزنامه مردم را آغاز کرده بود. در خیابان ۱۶ آذر، روبروی ساختمان دانشکده فنی دانشگاه تهران، نیز ساختمانی به عنوان دفتر مرکزی حزب تهیه شده بود. این ساختمان به یکی از اعضای سابق حزب، مهندس جمشید هرمز برادر محمود هرمز از فعالین قدیمی حزب، تعلق داشت. او این ساختمان را با وام مفصلی که از بانک و مقداری هم از برادرش گرفته بود ساخته بود و زمانی که آن را به اجاره داد هنوز تکمیل نشده بود.

- این ساختمان به حزب تعلق نداشت؟

کیانوری: خیر! حزب يك شاهی هم در این ساختمان سهم نداشت. این ساختمان نتیجه

زحمات ۱۵ ساله مهندس هرمز و تمام ثروت او و خانمش بود.

پس از رسیدن من به تهران کار رهبری حزب منظم شد و جلسات هیئت اجراییه تشکیل گردید (پس از مدتی ما نام هیئت اجراییه را به هیئت سیاسی تغییر دادیم). در آن زمان همه اعضای هیئت دبیران، بجز انوشیروان ابراهیمی که مسئول تشکیلات آذربایجان بود، در تهران بودند و جلسات هیئت دبیران حداقل هفته ای یک بار و در صورت لزوم هر روز تشکیل می شد و بدون استثناء کلیه تصمیمات به صورت جمعی گرفته می شد. جلسات هیئت سیاسی هر دو هفته یک بار، گاهی از اوقات در دفتر حزب و گاهی در خارج از آن، تشکیل می شد. مدت کوتاهی پس از ورود من به تهران، هیئت سیاسی تصمیم گرفت که چند نفر به ترکیب هیئت دبیران و هیئت سیاسی اضافه شوند. بدین ترتیب، طبری، عمویی، خاوری و حجری به هیئت دبیران و شلتوکی، باقرزاده، ذوالقدر، کی منش به هیئت سیاسی وارد شدند. (اعضای هیئت دبیران عضو هیئت سیاسی نیز محسوب می شدند.) علاوه بر حزب، سازمان جوانان، تشکیلات دمکراتیک زنان و سایر سازمانهای جنبی حزب فعالیت خود را شروع کرده و به پیش می رفتند. عده ای از نویسندگان معروف، که در گذشته عضو حزب بودند، نیز در پیرامون حزب جمع شدند؛ مانند به آذین، هوشنگ ابتهاج و سیاوش کسرای.

- در این زمان تعداد اعضای حزب توده چقدر بود؟

کیانوری: ما قبل از انقلاب سازمان نوید و تعدادی گروه های مخفی را داشتیم که بیشتر اعضای آنها دانشجوی بودند و تعدادشان حدود ۴۰۰ - ۵۰۰ نفر می شد. در آغاز تعدادی از این افراد به سازمان علنی حزب پیوستند، ولی پس از مدت کوتاهی ما عده زیادی از آنها را به سازمان مخفی منتقل کردیم. تعداد اعضای علنی حزب نیز در همین حدود بود. بدین ترتیب، در آغاز فعالیت حزب در ایران سازمان ما حدود ۱۰۰۰ نفر عضو داشت، که البته این رقم به سرعت افزایش یافت.

- تعداد اعضای سازمانهای علنی و مخفی حزب در زمان انحلال، یعنی اوایل سال ۱۳۶۲،

چند نفر بود؟

کیانوری: به یاد ندارم. باید در آرشیو این سازمانها، که هنگام اشغال دفاتر مرکزی شان به دست مقامات جمهوری اسلامی افتاده، جستجو کرد.

- فعالیت در شهرستانها به چه شکل بود؟

کیانوری: در برخی شهرستانها نیز ما از قبل واحدهای کوچکی به صورت مخفی داشتیم (مانند آذربایجان، اصفهان و فارس). در تجدید سازمان حزب تقی کی منش به عنوان مسئول شعبه شهرستانها تعیین شد و بلافاصله مسئولین سازمانهای حزب در استانها نیز تعیین

شدند. ابراهیمی در آذربایجان کار می‌کرد. در سایر مراکز استانها نیز افرادی را فرستادیم. برای مثال، امیر خسروی مدتی به خوزستان رفت، فرهاد فرجاد مدتی مسئول اصفهان بود و مهندس محمد اسمعی - مهندس شیمی و از افرادی بود که از دوران دانشجویی در آلمان با ما کار می‌کرد - را به شیراز فرستادیم.

- در تشکیلات آذربایجان اعضای سابق فرقه هم فعالیت داشتند؟

کیانوری: خیر! سازمان ما در آذربایجان کاملاً بر نسل جوان متکی بود. ابتدا قرار بود که از کادر رهبری فرقه دمکرات آذربایجان لاهرودی و چند نفر دیگر که جوانتر بودند به ایران بیایند، ولی نه لاهرودی آمد و نه دیگران. آنها چند نفر را فرستادند که به علت کار بدشان مجبور شدیم آنها را به باکو برگردانیم. بنابراین، سازمان ما در آذربایجان يك سازمان جوان و فاقد پیوند با فرقه بود.

- یکی از مسایل مهمی که در سال ۱۳۵۸ در رهبری حزب توده پیش آمد و ادامه همان اختلافات قدیمی بود، ماجرای مصاحبه ایرج اسکندری با مجله تهران مصور است.

کیانوری: بله! در سال ۱۳۵۸ در مسئله موضع حزب در قبال دولت بازرگان در هیئت سیاسی حزب اختلاف پیش آمد. اسکندری و حمید صفری با موضع حزب در قبال لیبرالها مخالف بودند. دکتر جودت هرچند رسماً نظر مخالف نمی‌داد و بطور کلی نظرات مرا تأیید می‌کرد، ولی به طور نامحسوس و «زیرمیزی» مخالفت می‌کرد.

- در این زمان اسکندری با برخی از اعضای جبهه ملی تماس داشت.

کیانوری: من از این مسئله خبر ندارم، ولی او در بیرون از جلسات حزبی با تمام توان علیه سیاست حزب تحریک می‌کرد و بالاخره کار او به آن افتضاح بزرگ یعنی مصاحبه با تهران مصور - منفورترین و مبتذلترین مجله ضدانقلابی - کشید. ما می‌دانیم، همه می‌دانند و بیش از همه خود اسکندری می‌دانست که تهران مصور همیشه یکی از کثیف‌ترین نشریات وابسته به آمریکا و انگلیس بوده است. در دوران شاه نیز تهران مصور فاسدترین نشریه مدافع دربار بود. عمیدی نوری مدافع شاه بود، ولی برای خود شخصیتی داشت. ولی تهران مصور وضع خاص خودش را داشت و از این نظر نمونه بود. در سال ۱۳۵۸ سردبیر تهران مصور توانسته بود به طریقی با اسکندری در حال نیمه‌مستی مصاحبه کند (از شیوه صحبت کردن اسکندری در مصاحبه معلوم بود که نیمه‌مست بوده است).

- از چه طریقی؟

کیانوری: اطلاعی ندارم. ولی در پیرامون اسکندری همیشه افراد مشکوک بودند. قبل از انقلاب شهناز اعلامی بود. بعد از انقلاب هم دختر او بود. اسکندری این دختر را از همسر

دیگری، و نه همسرش که با وی در مهاجرت بود، داشت. شاید در جوانی مثلاً صیغه‌ای گرفته بود. این دختر در ایران زندگی مرفهی داشت و منشی مخصوص یکی از وزارتخانه‌ها بود. در زمان انقلاب که لیست ساواکی‌ها منتشر شد نام او هم در این لیست بود و پس از پیروزی انقلاب او را به عنوان ساواکی از کارش بیرون کردند. او نزد ایرج آمد و در خانه او زندگی می‌کرد. ما چند بار به ایرج تذکر دادیم و گفتیم که این خانم دارای این سوابق است. او گفت: نه، من پدرش هستم و به او اطمینان دارم.

بهرحال، مصاحبه اسکندری در مجله تهران مصور منتشر شد و غوغایی به پا کرد. همه ارگانهای حزب، در تهران و شهرستانها، با تلفن ما را سؤال پیچ می‌کردند که چه شده است؟! ما پاسخ می‌دادیم که مصاحبه تحریف شده و اسکندری اصلاً چنین حرف‌هایی نزده است. خود ایرج هم گفت که گفته‌های من تحریف شده و اصلاً چنین چیزهایی نگفته‌ام. (چون این حرف‌ها را در حال مستی گفته بود، شاید واقعاً یادش نبود که چه گفته است.) اسکندری اعلام آمادگی کرد که مصاحبه را تکذیب و از نظرات حزب دفاع کند. روزنامه مردم نیز اطلاعیه‌ای صادر کرد که مصاحبه تحریف شده و به دنبال آن يك مصاحبه مطبوعاتی با ایرج اسکندری انجام داد. در زمینه تمام مسایلی که در تهران مصور مطرح شده بود، از او پرسیده شد و ایرج حتی شدیدتر از من از مواضع حزب دفاع کرد! (در کتاب خاطرات اسکندری که در ایران به چاپ رسیده هم متن کامل این گفتگو با تهران مصور و هم مصاحبه با روزنامه مردم چاپ شده است.) در پی انتشار این مصاحبه، تهران مصور اعلام کرد که اولاً ما فقط بخشی از مصاحبه را چاپ کرده ایم و بعضی از قسمت‌های اظهارات اسکندری را، چون دعوای درون حزبی تلقی کردیم، منتشر نکرده ایم و حالا منتشر می‌کنیم؛ ثانیاً، نوار مصاحبه موجود است و آن را تکثیر می‌کنیم و هر کس می‌خواهد بخرد، و این کار را کردند. در نتیجه، شرایطی ایجاد شد که دیگر ایرج حتی نمی‌توانست به کلوپ مرکزی حزب بیاید. همه عصبانی و در حال انفجار بودند و حتی حرف من را گوش نمی‌کردند. شماری از افراد حزبی که پیش از انقلاب در زندان شاه بودند و شماری از رفقای جوان ما تصمیم گرفته بودند که ایرج را به دفتر حزب راه ندهند و اگر آمد او را در کلوپ کتک بزنند و با اهانت بیرون بیاندازند. من هرچه آنها را نصیحت می‌کردم فایده‌ای نداشت. من دیدم که چاره‌ای نیست و با این وضع دیگر اسکندری نمی‌تواند در تهران بماند. لذا، عمویی و صفری را نزد او فرستادم و پیغام دادم که اگر در ایران بماند به علت محیط پیرامونش بیشتر و بیشتر سقوط می‌کند. لذا، توصیه ما این است که محترمانه و به عنوان يك پیرمرد و مبارز قدیمی از ایران خارج شود و ما نیز زندگی او را در آلمان مانند سابق تأمین می‌کنیم. (صفری با ایرج موافق بود ولی دیگر جرئت نمی‌کرد تظاهر بکند.) البته دوستان ما بعداً از من شدیداً انتقاد

کردند که چرا ایرج را از حزب اخراج نکردیم و تا این حد از او جانبداری کردیم؛ ولی من قصد انتقام جویی نداشتم و چنین برخوردی را ناجوانمردانه می‌دانستم.

- خود شما نیز پس از این جریان با اسکندری ملاقات کردید؟

کیانوری: بله! من هم به دیدن او رفتم. وقتی که از در خانه اش وارد شدم، ایرج - که روی صندلی نشسته بود - زارزار شروع کرد به گریه و گفت: کیا! من نمی‌دانم چرا این کار غلط را کردم، تو مرا ببخش! من گفتم: رفیق اسکندری! این مسایلی است که گذشته و دیگر کاریش نمی‌شود کرد. ولی امیدوارم که در آینده تکرار نشود. شما باید از ایران بروی و کار مفیدی که تا به حال تمام نکرده‌ای، یعنی ترجمه کاپیتال، را تمام کنی. بدین ترتیب، ایرج از ایران خارج شد. ما نیز در پلنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰) او را از عضویت هیئت سیاسی برکنار کردیم، ولی وی در عضویت کمیته مرکزی باقی ماند.

- علت خروج حمید صفری چه بود؟ گفته می‌شود که او به علت بدرفتاری شما از ایران

خارج شد!

کیانوری: علت رفتن حمید صفری و عدم بازگشتش به ایران به هیچوجه بدرفتاری من با او نبود. خروج صفری دو علت مهم داشت: اول، او زندگی راحت را به زندگی پرتلاطم و توأم با خطر ترجیح می‌داد. دوم، او در عین موافقت ظاهری با مشی حزب به طور جدی هوادار شریعتمداری و خط او بود.

ما ابتدا صفری را برای کار به آذربایجان فرستادیم و به او گفتیم: تو تبریزی هستی و در آنجا آشنا داری و مفید است که در آذربایجان کار کنی. (انوشیروان ابراهیمی تالشی بود و فقط در تالش آشنا داشت.) البته، صفری شخصاً در جریان فرقه شرکت نکرده بود. او در آن زمان نوجوان بود و به اتفاق چند نفر دیگر برای تحصیل به آذربایجان شوروی اعزام شده بود. صفری مدت کوتاهی (۱۵ یا ۱۸ روز) به تبریز رفت و سپس به تهران بازگشت. در تهران هم از زیر کار درمی‌رفت. به علاوه، ما مطلع شدیم که او در سفر تبریز با خلق مسلمانی‌ها تماس گرفته و به شدت تحت تأثیر آنهاست. او حتی در یکی از جلسات هیئت دبیران یا هیئت سیاسی، که بحث درباره حزب خلق مسلمان بود، صراحتاً گفت: «به زودی خواهید دید که دست آیت‌الله شریعتمداری از زیر عبایش بیرون خواهد آمد و تمام جریانات را خواهد کوبید!» این وضع مدتی ادامه پیدا کرد...

- امکان انشعاب برای صفری نبود؟

کیانوری: خیر! اصلاً و ابداً! حتی يك نفر هم به دنبال او نمی‌رفت. واقعاً وضع حزب به گونه‌ای بود که هیچ کس، حتی جودت، حاضر نبود با او برود.

بدین ترتیب، حمید صفری برای دیدار با خانواده اش به آلمان رفت و ضمن آن، طبق درخواست خودش، صفری به مسکو کرد و در آنجا نزد مقامات حزب کمونیست اتحاد شوروی از من و سیاست حزب شکایت کرد. این شکایت او با عدم موفقیت مواجه شد و وی به ایران بازگشت. چندی بعد، باز برای معالجه و عمل جراحی، به آلمان رفت. دکتر جودت نیز برای معالجه به آلمان رفت و پس از چهار ماه به ایران بازگشت، ولی صفری معطل کرد. از او سؤال شد که چرا باز نمی‌گردد؟ پاسخ داد که با سیاست حزب مخالف است و نمی‌تواند همکاری کند.

- گفته می‌شود که جودت در جریان زندگیش وابستگی مستقیم به کا.گ.ب داشته و حرکت‌های او چه در حزب و چه در خارج از حزب بیشتر حرکت‌های شبه پلیسی بوده است؟ کیانوری: واقعیت این است که این آدم از بدترین افراد حزب بود. جودت از روزی که وارد حزب شد جز چسبیدن و تملق گفتن مقام مسلط و زورمند حزب کار دیگری نداشت. او چون شخصیت حزبی نداشت، نه متفکر بود و نه مقاله‌نویس برجسته مثل طبری، برای رشد خود جز چسبیدن به مسئولین پر قدرت حزب راهی نمی‌دید. جودت ابتدا دنباله‌رو دکتر رادمنش بود، سپس به اسکندری پیوست. زمانی که سقوط اسکندری را احساس کرد اولین کسی بود که علیه اسکندری رأی منفی داد و طرف من آمد. در ایران نیز اولین کسی که نظرات مرا در هیئت سیاسی تأیید می‌کرد جودت بود. بعد که به زندان افتادیم، اولین کسی که کثیف‌ترین توهین‌ها را به من شروع کرد همین دکتر جودت بود.

- درباره روابط او با کا.گ.ب چه می‌دانید؟

کیانوری: اطلاع دقیقی ندارم. ولی این احتمال را می‌توان داد که ارتباطاتی داشته و به شورویها گزارش می‌داده است. این کاملاً طبیعی است. او مسئول سازمانهای حزب ما در کشورهای سوسیالیستی بود. در هر کشوری برای کنترل مهاجرین خارجی و جلوگیری از نفوذ جاسوسان خارجی نیروهای امنیتی در میان آنها عواملی را پیدا می‌کنند. در همه جا چنین است. از این نظر، این نوع رابطه طبیعی است و من نمی‌توانم آن را محکوم کنم. ولی اینکه چه ارتباطات دیگری داشته، اطلاع ندارم و چون اطلاعی ندارم نمی‌توانم بی‌انصافی کنم.

- یکی دیگر از مسایل درونی حزب توده در سال ۱۳۵۸، درگیری با فردی به نام ناصر بناکننده (پورپیرار) بود. در این باره نیز توضیح دهید!

کیانوری: ناصر بناکننده، که «پورپیرار» امضا می‌کرد، پس از اخراجش از حزب در سال ۱۳۵۸ به علت خوردن پول حزب و کلاهبرداری از شرکایش در انتشارات «نیل» و بالا کشیدن حق التألیف آقای محمود اعتمادزاده (به آذین) با نام مستعار «ناریا» به انتشار جزوه‌هایی علیه

حزب و بدگویی به شخص من، که دستور اخراج او را داده بودم، پرداخت. آشنایی من با بناکننده در آلمان صورت گرفت. او، حدود يك سال پیش از پیروزی انقلاب، به برلین غربی آمد و به یاد ندارم به وسیله چه فردی تقاضای دیدار با ما را کرد. او در این دیدار ادعا کرد که با هوشنگ تیزابی همکاری داشته و وسایل چاپی را که هوشنگ با آن اولین جزوه‌های به سوی حزب را منتشر کرده در اختیار هوشنگ گذاشته است. خود او حرفچین چاپخانه بود و بعداً با شراکت دو نفر دیگر يك بنگاه انتشاراتی تأسیس کرده و با کلاهبرداری از همه ثروت قابل ملاحظه‌ای اندوخته بود. او در این دیدار ادعا کرد که نقشه‌ای برای ترور شاه دارد. او این نقشه را چنین شرح داد که خیال دارد زمینی در جاده نیاوران - که شاه معمولاً از آنجا با اتومبیل به کاخ بیلاقی اش می‌رود - خریداری کند و از آن زمین نقبی تا وسط خیابان حفر کند و در آنجا بمب نیرومندی کار بگذارد و هنگام عبور اتومبیل شاه از آن نقطه بمب را منفجر کند. او نظر مرا درباره این طرح خواست. اولین نتیجه‌گیری من درباره او این بود که یا دیوانه است و یا پرووکاتور. غیر عملی بودن این طرح را توضیح دادم و گفتم که به جای این نقشه‌های غیر عملی بهتر است که با امکاناتش به تکثیر نشریات حزب در ایران بپردازد. به این ترتیب، اولین دیدار و آشنایی ما به پایان رسید.

پس از بازگشت به ایران و آغاز فعالیت حزب، بناکننده به دفتر حزب آمد و حاضر شد چاپ روزنامه مردم را در برابر پرداخت هزینه آن عهده‌دار شود. این کار به او محول شد. پس از چندی شعبه انتشارات حزب، که مسئول آن محمد پورهرمان بود، به من گزارش داد که با تحقیق روشن شده که صورت هزینه چاپ روزنامه و کتب، که بناکننده ارائه می‌دهد، بسیار بیش از نرخ عادی است. به همین علت پورهرمان خواست که از دادن انتشارات حزب به او خودداری کنم. من موافقت کردم. این تصمیم، بناکننده را سخت عصبانی کرد و من اطلاع یافتم که او به اتاق پورهرمان - در دفتر حزب - رفته و به شکل توهین آمیزی با او صحبت می‌کند. من از اتاق خود در طبقه بالا به اتاق پورهرمان در طبقه پائین رفتم و شاهد برخورد او باشانم او شدم. بلافاصله مأمورین انتظامات حزب را خواستم و گفتم که او را از دفتر حزب بیرون کنند و دیگر راه ندهند. علیرغم این مسئله و علیرغم انتشار جزوات توسط او علیه حزب، آقای طبری به روابط «دوستانه» و «رفیقانه» خود با این فرد فاسد ادامه داد و با او مکاتباتی داشت که بعداً توسط بناکننده مورد سوءاستفاده قرار گرفت. ناصر بناکننده پس از مدتی به علت ارتباط با مأمورین سیاسی بلغارستان توسط جمهوری اسلامی دستگیر و به زندان اوین فرستاده شد. او در دادگاه انقلاب ادعا کرده بود که همیشه مخالف حزب بوده است! نمی‌دانم به چه مدت محکوم و کی آزاد شد.

- تنها پلنوم کمیته مرکزی حزب توده که پس از انقلاب در ایران برگزار شد، پلنوم هفدهم بود. درباره این پلنوم توضیح دهید!

کیانوری: پلنوم هفدهم تنها پلنومی بود که پس از ۳۲ سال (از پلنوم سوم که در مهرماه ۱۳۲۷ برگزار شد) در ایران تشکیل شد. این پلنوم در تعطیلات نوروزی سال ۱۳۶۰ و در زمانی برگزار شد که سازمان و رهبری حزب در ایران در اوج مرحله جدید فعالیت خود بود. پلنوم هفدهم يك شبانه روز طول کشید و طی آن برنامه جدید حزب و سیاست و عملکرد هیئت سیاسی از پلنوم شانزدهم به بعد را مورد تأیید و تصویب قرار داد و در ترکیب رهبری حزب تغییراتی وارد کرد.

- محل برگزاری پلنوم در کجا بود؟

کیانوری: پلنوم هفدهم در منزل دکتر فرهاد عاصمی در ونک برگزار شد.

- هیئت رئیسه پلنوم چه کسانی بودند؟

کیانوری: درست به یاد ندارم. احسان طبری و چندتن از افسران ۲۵ سال زندان کشیده هیئت رئیسه بودند.

در این پلنوم بجز اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی تعدادی از کادرهای درجه اول حزب نیز شرکت داشتند. اولین تصمیم پلنوم برکناری ایرج اسکندری از هیئت سیاسی و اخراج حمید صفری از عضویت کمیته مرکزی بود. سپس، تغییراتی که در فاصله دو پلنوم توسط هیئت اجراییه در ترکیب هیئت دبیران و هیئت سیاسی شده بود مورد تأیید قرار گرفت و علاوه بر آن عده دیگری نیز به ترکیب هیئت سیاسی وارد شدند. علاوه بر رفقای افسر و علی خاوری - که قبلاً به هیئت سیاسی و هیئت دبیران وارد شده بودند - افراد زیر به عضویت هیئت سیاسی درآمدند: رفعت محمدزاده (مسعود اخگر)، امیر هوشنگ ناظمی (امیر نیک آئین)، محمدمهدی پرتوی، رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) و مریم. (پرتوی و هاتفی در پلنوم حضور نداشتند و بدون ذکر نام به عضویت هیئت سیاسی برگزیده شدند).

- در صورت امکان فهرست کامل اعضای جدید رهبری حزب توده (منتخب پلنوم هفدهم) را ذکر کنید!

کیانوری: کمیته مرکزی حزب برگزیده پلنوم هفدهم به شرح زیر بود:
هیئت دبیران:

۱ - نورالدین کیانوری (دبیر اول):

۲ - فرج الله میزانی (دبیر دوم - مسئول تشکیلات کل):

۳ - منوچهر بهزادی (دبیر سوم - دبیر سیاسی و مسئول نامه مردم):

- ۴ - احسان طبری (مسئول شعبه كل ايدئولوژيك)؛
- ۵ - محمدعلی عمومی (مسئول روابط عمومی و روابط بين المللی)؛
- ۶ - رضا شلتوکی (مسئول شعبه اطلاعات)؛
- ۷ - عباس حجری بجنستانی (مسئول سازمان ایالتی تهران)؛
- ۸ - انوشیروان ابراهیمی (مسئول سازمان ایالتی آذربایجان)؛
- ۹ - علی خاوری.

هیئت سیاسی: افراد فوق به اضافه افراد زیر هیئت سیاسی حزب را تشکیل می دادند:

- ۱۰ - حسین جودت؛
- ۱۱ - مریم فرمانفرمائیان فیروز؛
- ۱۲ - تقی کی منش؛
- ۱۳ - ابوتراب باقرزاده؛
- ۱۴ - محمداسماعیل ذوالقدر؛
- ۱۵ - محمد مهدی پرتوی؛
- ۱۶ - رحمان هاتفی؛
- ۱۷ - رفعت محمدزاده؛
- ۱۸ - هوشنگ ناظمی.

علاوه بر افراد فوق، افراد زیر اعضای اصلی کمیته مرکزی بودند:

- ۱۹ - بابک امیرخسروی؛
- ۲۰ - بهرام دانش؛
- ۲۱ - احمدعلی رصدی؛
- ۲۲ - آصف رزم دیده؛
- ۲۳ - صابر محمدزاده؛
- ۲۴ - کیومرث زرشناس؛
- ۲۵ - حسن قزلچی؛
- ۲۶ - علی گلاویز؛
- ۲۷ - مهدی کیهان؛
- ۲۸ - بانو ملکه محمدی؛
- ۲۹ - محمد پورهرمزان؛
- ۳۰ - غلامحسین قائم پناه؛
- ۳۱ - هدایت الله حاتمی؛
- ۳۲ - حبیب الله فروغیان؛
- ۳۳ - عبدالحسین آگاهی؛

- ۳۴ - صفر انصاری؛
 ۳۵ - اردشیر آوانسیان؛
 ۳۶ - عزت الله زارع؛
 ۳۷ - محسن عاشورپور؛
 ۳۸ - اکبر شاندرمنی؛
 ۳۹ - رحیم نامور؛
 ۴۰ - دکتر احمد دانش؛
 ۴۱ - گایک آوانسیان؛
 ۴۲ - دکتر رضا رادمنش؛
 ۴۳ - ایرج اسکندری؛
 ۴۴ - آشوت شهبازیان؛
 ۴۵ - کاظم ندیم؛
 ۴۶ - هدایت الله معلم؛
 ۴۷ - داوود نوروزی؛
 ۴۸ - محسن علوی؛
 ۴۹ - هوشنگ قربان نژاد؛
 ۵۰ - جواد ارتشیار.

اعضای مشاور کمیته مرکزی:

- ۱ - دکتر فریرز بقایی؛
 ۲ - فریدون فم تفرشی؛
 ۳ - ابوالحسن خطیب؛
 ۴ - بانو دکتر فاطمه ایزدی؛
 ۵ - فریرز صالحی؛
 ۶ - حسین قلمبر؛
 ۷ - زیلا سیاسی؛
 ۸ - فرهاد فرجاد آزاد؛
 ۹ - محمد کاظمی؛
 ۱۰ - فرهاد عاصمی؛
 ۱۱ - محمد اسمعی.

افراد زیر از سازمان مخفی نیز بدون حضور و ذکر نام به عنوان عضو مشاور کمیته مرکزی برگزیده شدند:

- ۱۲ - بانو فاطمه مدرسی؛

۱۳ - سعید آذرنگ؛

۱۴ - هادی پرتوی؛

۱۵ - شاهرخ جهانگیری؛

۱۶ - حسن راسخ قاضیانی.

- ظاهراً به آذین و آذرنور را فراموش کرده اید؟

کیانوری: خیر! تا آنجا که من به یاد دارم آقای محمود اعتمادزاده در پلنوم حضور نداشتند و نام ایشان نیز به عنوان عضو کمیته مرکزی برده نشد. فریدون آذرنور نیز در پلنوم حضور نداشت و نامش در لیست اعضای کمیته مرکزی نبود.

- گفته می شود که پلنوم هفدهم يك پلنوم تشریفاتی بود و بدون انتخاب افراد توسط سازمان های حزب عده دستچین شده ای به آن دعوت شدند.

کیانوری: خیر! پلنوم هفدهم پلنوم تشریفاتی نبود. شما از اساسنامه حزب توده ایران اطلاع ندارید و کنگره و کنفرانس حزبی را با پلنوم کمیته مرکزی یکی می گیرید. پلنوم کمیته مرکزی برای کار خود، که رسیدگی به عملکرد گذشته ارگان های رهبری در فاصله دو پلنوم - یعنی هیئت سیاسی و هیئت دبیران - و افزودن و یا حذف افرادی از ترکیب خود است، تشکیل جلسه می دهد و احتیاجی به نظرخواهی از افراد حزبی ندارد. در همه احزاب کمونیست و کارگری پلنوم کمیته مرکزی به این شکل و با همین اختیارات است. آن کنگره است که اعضای از واحدهای حزبی انتخاب می شوند و کنفرانس است که اعضای از طرف کمیته های حزبی برگزیده می شوند.

- خروج علی خاوری از ایران پس از پلنوم هفدهم بود؟

کیانوری: بله! علی خاوری در پلنوم شرکت کرد. پس از پلنوم، به علت شرایط جنگی، خروج از کشور ممنوع بود ولی ما خاوری را به عنوان معالجه چشم به خارج فرستادیم. در واقع نیز وضع چشم خاوری خطرناک بود و او با معاینه رسمی وزارت بهداشتی و صدور دستور از نخست وزیر برای دادن گذرنامه از کشور خارج شد.

- علت خروج خاوری از کشور فقط معالجه بود؟

کیانوری: هم بیماری او بود و هم ضرورت وجود يك فرد مطمئن برای سرپرستی امور حزب در خارج از کشور. از ابتدا نیز نظر این بود که خاوری در خارج بماند.

- ظاهراً طبری نیز در سال ۱۳۶۰ قصد خروج از کشور را داشت؟

کیانوری: بله! در سال ۱۳۶۰ کنفرانس جهانی صلح در هندوستان برگزار می شد و از حزب ما برای شرکت در آن دعوت شده بود. رهبری حزب تصمیم گرفت که طبری در این

کنفرانس شرکت کند. ما رسماً از آقای موسوی، نخست‌وزیر، درخواست کردیم. ایشان اجازه داد و نخست‌وزیری نامه‌ای نوشت و با خروج طبری موافقت کرد. ولی در مرحله صدور گذرنامه مأمورین سپاه کار را به تأخیر انداختند و بالاخره عدم موافقت خود را اعلام کردند.

- در این زمان، مسئله انتقال رهبری حزب به خارج برای شما مطرح نبود؟

کیانوری: این مسئله مربوط به سال ۱۳۶۱ است که حزب زیر ضربه قرار داشت. در یکی از جلسات هیئت دبیران من پیشنهاد کردم که با وضعی که پیش آمده امکان وارد آمدن ضربه و بازداشت رهبران حزب بسیار زیاد است و بهتر است که افراد رهبری حزب و آن افرادی که از شوروی آمده و خانواده‌هایشان در شوروی است از کشور خارج شوند. این پیشنهاد به تصویب رسید، ولی پیش از آن که عملی شود ضربه بهمن ۱۳۶۱ وارد شد.

- در این دوران سازمان حزب در خارج از کشور چه وضعی داشت؟

کیانوری: در سالهای ۱۳۵۸ - ۱۳۶۱ حزب در خارج از کشور سازمان مهمی نداشت. در آذربایجان شوروی فرقه‌ای‌های سابق بودند که سازمان خود را داشتند و توسط لاهوردی اداره می‌شدند. یک گروه کوچک از افراد حزب در مسکو، جمهوری دمکراتیک آلمان و سایر کشورهای سوسیالیستی بودند. در اروپای غربی حزب، پس از انقلاب، تعدادی هوادار جدید پیدا کرده بود و عده‌ای نیز از سابق بودند. در آلمان غربی تعداد افراد حزبی، چه دانشجوی و چه افرادی که تحصیل‌شان به پایان رسیده و کار می‌کردند، نسبتاً زیاد بود. ولی در سایر کشورها، مثلاً فرانسه، بسیار محدود بود. در انگلستان ما ۱۵ - ۱۶ نفر عضو داشتیم که اتفاقاً چند خبر مهم در اختیار ما گذاردند، که یکی درباره تماس مشاور بنی صدر با سفارت عراق در لندن بود. در این دوران، مسئول سازمان حزب در خارج از کشور، بجز کشورهای سوسیالیستی، دکتر فریبرز بقایی بود. شعبه روابط بین‌المللی حزب نیز در خارج از کشور فعالیت مطبوعاتی و تبلیغاتی داشت و بولتنی به نام توده نیوز منتشر می‌کرد. این شعبه توسط دکتر ژیلای سیاسی اداره می‌شد. در سالهای ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱، علی‌خاوری در دفتر حزب در لایپزیک مستقر شد و به عنوان دبیر کمیته مرکزی فعالیت گروه‌های حزبی در خارج را سرپرستی می‌کرد. او در عین حال نمایندگی حزب در هیئت تحریریه مجله مسایل صلح و سوسیالیسم - نشریه احزاب کمونیست جهان مستقر در پراگ - را به عهده داشت.

- خود شما نیز در سالهای ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ سفرهایی به خارج داشتید.

کیانوری: من در این مدت دوبار به خارج کشور رفتم. بار اول برای روبه‌راه کردن وضع زندگی و خانه‌ام بود. در این سفر، دوروز هم به مسکو رفتم و با دبیرخانه حزب کمونیست اتحاد شوروی تماس گرفتم. در این تماس، رفقا پاناماریف، پروفیسور اولیانفسکی و سیموننکو

شرکت داشتند. گفتگوی ما درباره اوضاع کشور و پیشرفت‌های کار حزب بود. دوستان شوروی در مجموع کار ما را مورد تأیید قرار دادند. در سفر دوم، که رفیق عمویی هم بود، آماج ما مسافرت به کوبا بود. رفیق فیدل کاسترو از حزب ما دعوت کرده بود که سفری به آن جزیره آزادی بکنیم. برای این منظور ما می‌بایست از مسکو مستقیماً به کوبا پرواز کنیم. به مسکو رفتیم. در این سفر هم، مانند سفر اول، در دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی دیداری با همان افراد داشتیم. احتمالاً، رفیق وادیم زاگلادین هم در جلسه دیدار شرکت داشت. موضوع گفتگو همان بحث‌ها بود. در این دیدار، من نزد پاناماریف به طور جدی از شیوه برخورد رادیو کابل علیه جمهوری اسلامی ایران شکوه کردم و از او خواستم که برای تغییر این روش دشمنانه اقدام کند. پیش از این هم در تهران در این باره به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی نوشته بودم. پاناماریف پرسید: ما به آنها تذکر جدی داده ایم. مگر هنوز به همان روش ادامه می‌دهند؟! پس از گفتگو، او دستور داد که از طرف کمیته مرکزی اقدام شود تا از رله کردن بخش مربوط به ایران رادیو کابل توسط اتحاد شوروی جلوگیری کنند. ضمناً، مسافرت ما به کوبا به درخواست دوستان کوبایی، به علت گرفتاری‌هایشان، به تعویق افتاد و ما به ایران بازگشتیم.

رهبری حزب پس از انقلاب

- گفته می‌شود که در سالهای ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱، برخلاف آنچه که وانمود می‌شد، در مسئله سیاست حزب توده در رهبری آن اتفاق نظر وجود نداشت و عده‌ای مخالف مشی شما بودند.

کیانوری: چنین نیست. در این دوران در کمیته مرکزی حزب هیچگونه اختلاف نظری وجود نداشت. تنها در اواخر سال ۱۳۶۰ رفعت محمدزاده (عضو هیئت سیاسی، مسئول شعبه پژوهش و مجله دنیا) نامه‌ای به کمیته مرکزی نوشت و در آن چنین اظهار نظر کرد: انقلاب از آماج خود منحرف شده و روحانیت به شعارهایی که در پیش و آغاز انقلاب مطرح می‌کرد پشت کرده و جنبه مردمی خود را بکلی از دست داده است. روحانیت فقط در حرف در جهت محرومین شعار می‌دهد ولی در عمل بطور کامل سرمایه‌داری را رواج می‌دهد. این نامه در جلسه هیئت سیاسی مطرح شد و همه - بجز خود محمدزاده - مندرجات آن را رد کردند. تصمیم جلسه این بود که نامه، به عنوان يك نظر، در آرشیو حزب نگهداری شود و در پلنوم بعدی کمیته مرکزی مطرح شود. در سالهای ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ تنها نظر مخالف با سیاست حزب که مطرح شد همین بود و هیچ يك از اعضای هیئت سیاسی با نظر محمدزاده موافق نبودند.

- سوابق رفعت محمدزاده چه بود؟

کیانوری: او از اعضای سازمان افسری حزب بود که در ماجرای فرار جمعی رهبری حزب از زندان قصر به همراه قبادی افسر نگهبان زندان بود. پس از این جریان، رفیق محمدزاده به شوروی رفت. او ابتدا حدود يك سال و نیم در رشته معماری تحصیل کرد و سپس به رشته اقتصاد رفت و در این زمینه تحصیلات خود را به پایان رسانید. در دوران فعالیت ما در آلمان دمکراتیک، محمدزاده در دبیرخانه حزب در لایپزیک کار می کرد و مسئولیت مجله دنیا را، زیر نظر طبری، به عهده داشت. او در زمینه اقتصادی از سایر افراد قوی تر بود و مقالاتی را با نام «مسعود اخگر» منتشر می کرد. در دورانی که بر سر تحلیل مسایل ایران میان اسکندری و من اختلاف پیش آمد، محمدزاده از کادرهایی بود که از نظر من حمایت می کرد. او در پلنوم پانزدهم به عنوان عضو مشاور و در پلنوم شانزدهم به عنوان عضو اصلی کمیته مرکزی برگزیده شد. پس از انقلاب، محمدزاده همچنان مدیریت مجله دنیا را به عهده داشت و پس از خروج بابک امیرخسروی از ایران به جای او مسئولیت شعبه پژوهش را نیز به عهده گرفت.

- رفعت محمدزاده از نظر فکری در چه سطحی بود؟

کیانوری: وضع خوبی داشت. اطلاعات او در زمینه اقتصادی خوب بود. در زمینه مارکسیسم نیز مطالعاتی داشت و با سواد محسوب می شد. مدرسه عالی حزبی را به خوبی تمام کرده بود. در دوران طولانی سرپرستی مجله دنیا هم خود مقاله می نوشت و هم سایر مقالات را ویراستاری می کرد. ویژگی او استقلال فکریش بود. در دوران مهاجرت مخالف نظرات حاکم اکثریت بود. پس از انقلاب نیز هرگاه عقیده اش با من یکی نبود صریحاً می گفت.

- گفته می شود که او عضو کا.گ.ب بود.

کیانوری: عضو کا.گ.ب یعنی چه؟ کا.گ.ب (کمیته امنیت دولتی اتحاد شوروی) يك سازمان شوروی بود و اعضای آن افسران شاغل در آن بودند. يك خارجی که نمی توانست عضو کا.گ.ب باشد. اتفاقاً رفعت محمدزاده از افرادی بود که با همکاری با سرویسها به شدت مخالف بود. او ابتدا در دوشنبه بود. سپس از طرف ما به مدرسه عالی حزبی معرفی شد و در مسکو دوره فوق را دید. بعد از طی این دوره، او علاقمند بود که در مسکو بماند، ولی شوروی ها موافقت نکردند و گفتند که باید به همان دوشنبه برود. چون محیط دوشنبه فوق العاده بد بود، رفعت مخالفت کرد و گفت به دوشنبه نمی روم. او مدتی بدون خانه و حقوق در مسکو ماند و با خرج دوستانش امرارمعاش کرد، تا بالاخره ما به فکر افتادیم که وی را به لایپزیک بخواهیم. اداره مهاجرت شوروی، که اتفاقاً زیر نظر کا.گ.ب اداره می شد، با این درخواست ما مخالفت کرد. ولی بالاخره ما به کمک «صلیب سرخ شوروی» و با شرح خدماتی که وی در ماجرای فرار کمیته مرکزی حزب از زندان انجام داده موفق شدیم او را به لایپزیک بیاوریم.

- ولی خود محمدزاده اعتراف کرده که در دوران مهاجرت در شوروی با يك مأمور امنیتی روس رابطه داشته و حتی نام مستعار آن مأمور و سایر جزئیات را بیان کرده است. کیانوری: نمی دانم. ببینید! زمانی که این افراد به مهاجرت رفتند دوران استالین بود و فضای خاصی حکمفرما بود و این افراد هم بهر حال مهاجر خارجی بودند. ممکن است که در يك دورانی مأمورین امنیتی به سراغ آنها آمده باشند، ولی این به معنای «عضویت» آنها در کا.گ.ب نیست.

- حال که بحث محمدزاده به درازا کشید خوب است که در همین جا به سایر افراد رهبری حزب توده پس از انقلاب نیز پردازیم که تاکنون درباره آنها توضیح داده نشده است. این بحث را با احسان طبری آغاز کنیم!

کیانوری: احسان طبری از لحاظ سواد و معلومات، آدم باسوادی بود و چند زبان را خوب می دانست. حافظه فوق العاده نیرومندی داشت. ادبیات فارسی را بسیار خوب می دانست. با ادبیات قدیمی فارسی هم به خوبی آشنایی داشت. مطالب اسلامی را خوب می دانست. فلسفه بطور کلی و فلاسفه اسلامی و جهان را می شناخت؛ البته با فلسفه اسلامی بیشتر آشنایی داشت. او در مسکو مدرسه عالی حزبی و آکادمی علوم اجتماعی جنب کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی را در رشته فلسفه به پایان رسانید و در جمهوری دمکراتیک آلمان تز دکترای خود را، تا آنجا که به یاد دارم در زمینه فلسفه ملاصدرا، تهیه و از آن دفاع کرد. درباره فلاسفه غرب هم اطلاعات کافی داشت. مارکسیسم را هم خوانده بود و از آن اطلاع داشت، ولی بنظر من اطلاع او از مارکسیسم کتابی بود؛ نه اطلاعاتی که در گوشت و پوست او رفته باشد. از لحاظ کاراکتر شخصی، نظر طبری منوط به این بود که در آخرین ملاقات با چه کسی دیدار داشته است. این را ما [اعضای اصلی رهبری حزب] همه می دانستیم که مواضع طبری در مسایل حزبی وابسته به آخرین دیدار اوست: اگر آخرین بار با اسکندری دیدار کرده بود نظر او نظر اسکندری بود، اگر آخرین بار با من دیدار کرده بود نظر او نظر من بود. این مطلبی است که اسکندری نیز گفته است.

- آیا در مورد طبری بی انصافی نمی کنید؟ خاطرات افراد مختلف رهبری حزب توده، و از جمله همین خاطرات خود شما، نشان می دهد که طبری عموماً در مواضع جناح شما بوده هرچند از نوعی میانه روی و استقلال نیز برخوردار بوده است. از این نظر موضع گیری های طبری تا حدودی به نوشین شباهت دارد.

کیانوری: احسان طبری نسبت به کامبخش روش دوستانه و جانب گیرانه داشت و چون در اغلب مسایل حزبی نظر من شبیه نظر کامبخش بود، به این ترتیب طبری هم در این موضع

قرار می گرفت. بین اخلاق و روش طبری و نوشین يك اختلاف بنیادی وجود داشت و این دو از پایه به هم شباهتی نداشتند. نوشین فردی بود کاملاً مستقل و شجاع و در اظهار نظر خود از هیچ کس خرده برده ای نداشت. طبری، درست برخلاف او، همیشه تزلزل داشت و می کوشید مناسباتش با همه خوب باشد.

- اسکندری گفته است که طبری از کیانوری می ترسید؛ اگر کیانوری در جلسه حضور داشت، طبری حاضر نبود حرف بزند.

کیانوری: بیخود می گوید! زمانی که ما [در بهمن ۱۳۶۱] دستگیر شدیم طبری هنوز آزاد بود و دیگر من نبودم که از من بترسد. در این زمان حزب اعلامیه ای صادر کرد که به قلم طبری است. ببینید که او در این اعلامیه چه تعریفی از کیانوری و مریم کرده است. و همین آدم بعداً آن چرندیات را علیه مریم در کژراهه نوشت. این فرد چقدر باید متزلزل باشد؟! - مواضع طبری در کژراهه تابع تحوّل فکری او و عدول او از مارکسیسم و حزب توده است.

کیانوری: چرا این به قول شما «تحوّل» طبری پس از دستگیری رخ داد؟

- این بحثی جداست. بهر حال دستگیری و مهم تر از آن فروپاشی حزب و مصاحبه های رهبران حزب می توانست نقش يك ضربه نهایی را داشته باشد. ولی تحوّل طبری قطعاً بدون آمادگی و زمینه قبلی نمی توانست باشد. دوستانی که او را دیده اند این تحوّل را عمیق و جدی می دانند. او حتی در لحظه مرگ در بیمارستان هم روحیات مذهبی جدی بروز داد. خود طبری می گفت، مسایلی که امروز می گویم برایم تازه نیست؛ من ۱۳ - ۱۴ سال قبل به بطلان مارکسیسم رسیدم.

کیانوری: بیخود می گوید.

- طبری می گفت که من ۱۳ - ۱۴ سال قبل به این نتایج رسیدم ولی شرایط خاص زندگیم و وابستگی به حزب توده اجازه نمی داد که این تحوّل به مرحله قطعی برسد و بروز کند. نوشته های فلسفی و تئوریک طبری نیز رگه هایی را نشان می دهد که تأییدی بر این ادعای اوست. اتفاقاً بعدها اسکندری نیز همین را مطرح کرد و گفت که این حرفهای طبری تازه نیست و او در همانوقت مسایلی را می نوشت که با مارکسیسم انطباق نداشت.

کیانوری: هم ادعای طبری و هم گفته اسکندری بنظر من نادرست است. من هیچوقت به یاد ندارم که طبری چیزی بنویسد که مارکسیسم را رد کند و یا اصالت مذهب را مطرح کند. هیچوقت! اگر شما با هر کس دیگر که با مطبوعات حزب آشنایی داشته باشد صحبت کنید عین همین پاسخ را به شما می دهد. اگر طبری مطلبی می نوشت برای چاپ نزد اسکندری نمی رفت،

که او صلاحیت چنین ادعایی را داشته باشد، نزد رفعت محمدزاده می‌رفت که مدیر مجله دنیا بود. اگر چنین چیزی بود حتماً رفعت منعکس می‌کرد. هیچوقت چنین چیزی نبود.

- ولی طبری در رساله جستارهایی از تاریخ، که سال ۱۳۶۱ چاپ شده، صراحتاً مسایلی را درباره تمدن‌ها مطرح می‌کند که بهیچوجه با مارکسیسم انطباق ندارد. او در این کتاب جنگ صلیبی را تهاجم تمدن غرب به شرق، و انقلاب اسلامی را واکنش تاریخی آن پس از سده‌ها می‌خواند. طبری در کتاب دیگر، که آن هم در سال ۱۳۶۱ چاپ شده، می‌نویسد:

زمانی بود... که شوالیه‌های مسیحی مردم اروپا را برای نجات اورشلیم، شهر داوود نبی، به راه انداختند و جنگ‌های صلیبی را علیه خاور زمین اسلامی دایر کردند... اکنون زمانی است که انقلابیون مسلمان کشورهای اسلامی را برای نجات همین اورشلیم، یا شهر قدس و مسجدالاقصی، بسیج می‌کنند... لذا، در تاریخ نیز پژوهش‌ها وجود دارد... معنی این سخن آن است که انقلاب ایران نه تنها در درون، در جامعه ایران، ادامه دارد... بلکه در بیرون نیز ادامه دارد و سرانجام نه تنها باید رژیم صدام را برود، بلکه اسرائیل غاصب را نیز بکوبد و قدس را رهایی بخشد.

خود شما بهتر می‌دانید که این گفته طبری پیش از دستگیری نه با مارکسیسم انطباق داشت و نه - از نظر سیاسی - با موضع شوروی و حزب توده در قبال انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و مسئله اسرائیل (در این زمان هم شوروی و هم حزب توده خواستار پایان جنگ بودند). آیا این نشانه آن نیست که تأثیرپذیری احسان طبری از انقلاب اسلامی در وراء قالب‌های مارکسیستی و مواضع رسمی حزب توده بوده است؟

کیانوری: چنین چیزی نیست. شما هر کس که به کیانوری و حزب توده فحش داده مورد علاقه‌تان است و یکی از بزرگان این جریان احسان‌الله طبری نام دارد که من باید او را به شما بشناسانم. طبری آدم بسیار ضعیفی بود. شما خاطرات انور خامه‌ای را بخوانید و ببینید که بهترین رفیق طبری و کسی که طبری را به کمونیسم جلب کرد درباره او چه نوشته است. البته خامه‌ای ردالت می‌کند و با پستی زشت‌ترین چیزها را به طبری نسبت می‌دهد که من موافق نیستم. ولی واقعاً طبری توانایی زندگی و شرایط سخت را نداشت و به همین جهت با همه خوب بود. در دورانی که من از کار حزب کنار بودم، او با دکتر رادمنش رفیق جانجانی بود. چرا؟ برای اینکه دکتر رادمنش همیشه و هر سال، بدون استثنا، بهترین استراحت‌ها را به طبری می‌داد. من و مریم، که بیمار بود، ۴-۵ سال اصلاً استراحت نداشتیم ولی همیشه اولین امکان استراحت در بهترین نقاط متعلق به طبری بود. طبری در برخوردها نیز آدم ضعیفی بود و همیشه می‌خواست

۱. نظری به سیر انقلاب کشور ما. تهران: انتشارات حزب توده، شهریور ۱۳۶۱، ص ۱۲.

مراعات همه را بکند. يك نمونه، شیوه برخورد او به ناصر بناکننده (پورپیرار) است که قبلاً درباره او توضیح داده‌ام. گفتم که پورپیرار با نام مستعار «ناریا» در سال ۱۳۵۹ جزواتی علیه حزب و علیه شخص من منتشر می‌کرد. در این زمان او نامه‌ای خطاب به طبری نوشته بود و طبری پاسخی به او داده بود که در جلد چهارم جزوه‌های «ناریا» منتشر شد. نامه طبری به پورپیرار چنین است:

بنظر من این جزوه [یعنی جزوه «ناریا»] متضمن قضاوت‌هایی است که ناشی از عدم اطلاع وسیع نگارنده آن از سیر امور است ولذا قضاوت‌های نادرستی است. نظر آقای پورپیرار دایر بر ضرورت توضیح رهبری در مورد تاریخ حزب در سی و پنج سال اخیر بطور اجمالی و مجرد درست است ولی حزب عجالتاً بالاتر از این مطالبی که گفته و نوشته خواهد نوشت کار دیگری به علت پیچیدگی وضع نمی‌تواند انجام دهد. نظر آقای پورپیرار درباره ضرورت تشکیل کنگره و دادن تحلیل تاریخ حزب درست است ولی باید شرایط این کار فراهم باشد. من مصلحت نمی‌شمرم که این نوشته از طرف رفیق پورپیرار نشر یابد یا حتی به حزب و یا کس دیگر داده شود و این را نه فقط در مصلحت حزب بلکه به عنوان دوست، رفیق، برادر در مصلحت شخص رفیق ناصر نمی‌بینم. آرزومندم که این دوستی و رفاقت آینده طولانی داشته باشد.

با احترام

احسان طبری

شما ببینید طبری چه تملقی از این مردك، که سر همه کلاه گذاشته، گفته است! طبری چنین آدمی بود.

- عكس العمل شما پس از انتشار این نامه چه بود؟

کیانوری: وقتی این نامه منتشر شد از طبری توضیح خواستیم. او گفت: دروغ است و من چنین چیزی ننوشته‌ام! ما نیز در نشریاتمان نوشتیم که پورپیرار دروغ می‌گوید و طبری چنین چیزی ننوشته است. ما با چنین افرادی سروکار داشتیم و حرف این افراد برای شما سند شده است.

- وضع طبری وضع خاصی است. او يك چهره ادبی و علمی بود و حتی بخشی از عناصر روشنفکر به دلیل طبری به حزب توده جذب شدند. در واقع می‌توان گفت که طبری از حزب توده چیزی نگرفت بلکه به عكس خیلی چیزها، بویژه جاذبه و وجهه روشنفکری، به حزب داد.

کیانوری: من این را تکذیب نمی‌کنم، زیرا طبری واقعاً این وضع را داشت. من اخلاق طبری را گفتم و توضیح دادم که او چگونه این همه قربان صدقه يك فرد کلاهدار و شارلاتان رفته بود. این نامه بهترین معرف شخصیت طبری است. مسلمان شدن او هم به خودش مربوط

است.

بنابراین، احسان طبری چنین شخصیتی بود. شخصیتی بود از نظر اخلاقی ضعیف، از لحاظ علمی و ادبی قابل ملاحظه و قابل توجه، حتی از نظر فلسفی هم فرد برجسته‌ای بود. اینکه گفتید يك عده از روشنفکران به خاطر طبری جذب حزب شدند کاملاً درست است؛ چون روشنفکران به همین چیزها نگاه می‌کنند و وقتی چنین آدمی را می‌بینند جذب او می‌شوند.

- فرج‌الله میزانی (ف. م. جوانشیر)؟

کیانوری: فرج‌الله میزانی از قدیمی‌ترین افراد جوان حزب ما بود. او هنگامی که دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بود به عضویت حزب درآمد و از همان آغاز از فعال‌ترین افراد جوان حزب بود. او دانشکده فنی تهران را با درجه مهندسی ماشین و یا برق به پایان رسانید. ولی او در رشته فنی خود هیچ کاری نکرد و تمام وقت به کار حزبی مشغول بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد، میزانی آخرین فردی بود که به مهاجرت آمد. او در جریان پلنوم چهارم کمیته مرکزی به مسکو رسید و در کار پلنوم فعالانه شرکت کرد و در همان پلنوم به عنوان عضو ناظر کمیته مرکزی برگزیده شد. او در مسکو مستقر شد و به مدرسه عالی حزبی جنب حزب کمونیست اتحاد شوروی فرستاده شد و طی ۳ سال آن مدرسه را در رشته اقتصاد به پایان رسانید. فعالیت حزبی او، هم در رشته تشکیلاتی و هم در رشته تبلیغاتی، گسترده بود. پس از اینکه رادیو پیک ایران آغاز به کار کرد، در آغاز برای یکی دو سال حمید صفری مسئول آن بود. در این دوران اداره رادیو پیک ایران نواقص جدی داشت. لذا، هیئت اجرائیه میزانی را به مسئولیت این مؤسسه مهم تبلیغاتی حزب برگزید و از آن تاریخ این بنگاه مهم شکوفایی راستین پیدا کرد. او ابتدا به عضویت مشاور و سپس به عضویت اصلی کمیته مرکزی و در پلنوم دوازدهم به عضویت هیئت اجرائیه برگزیده شد. او تا پلنوم شانزدهم در این سمت بود و در این پلنوم به عنوان یکی از دبیران کمیته مرکزی برگزیده شد. میزانی اولین فرد از رهبری حزب بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران آمد. او بلافاصله دست به کار سروصورت دادن به کار تشکیلاتی، انتشار روزنامه مردم و ترتیب دادن به دفتر مرکزی حزب در خیابان ۱۶ آذر شد. میزانی در اولین تقسیم کار در ایران به مسئولیت تشکیلات کل برگزیده شد و تا هنگام بازداشت در این سمت، که در حقیقت مقام دبیر دومی حزب بود، فعالانه کار می‌کرد. او چندین اثر در زمینه مسایل مبرم سیاسی و تئوریک تألیف و منتشر کرد که مهم‌ترین آن تجربه ۲۸ مرداد و اقتصاد سیاسی است. میزانی به ادبیات فارسی نیز علاقه زیاد داشت و اثر بسیار باارزش او در این زمینه حماسه داد است. او در این کتاب نشان می‌دهد که شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، این اثر بزرگ ادبی میهن ما، در حقیقت نه «شاه‌نامه» - به معنای تجلیل از شاهان - بلکه

«دادنامه» - به معنای هواداری از مبارزان علیه زورگویی - است.

- منوچهر بهزادی؟

کیانوری: منوچهر بهزادی از قدیمی ترین افراد حزب ما بود. او، تا آنجا که به یاد دارم، در سال ۱۳۲۲ و یا ۱۳۲۳ به عضویت حزب درآمد. او در تهران دانشکده حقوق دانشگاه تهران را تمام کرد. بهزادی در تمام دوران فعالیتش در ایران، تا مدتی پس از ۲۸ مرداد، از فعال ترین کادرهای حزب - چه در تهران و چه در شهرستان ها - بود. ما پس از ۲۸ مرداد او را، که مدتی زندانی شده بود، به خارج فرستادیم. بهزادی و محمدرضا قدوه و چند نفر دیگر در مجارستان مستقر شدند و تا رویدادهای سال ۱۹۵۶ مجارستان در این کشور بودند. پس از این رویدادها، آنها را به جمهوری دموکراتیک آلمان منتقل کردیم. بهزادی از همان آغاز در برلین به تحصیل ادامه داد و تز دکترای خود را در رشته اقتصاد - با ارزش یابی «بسیار خوب» - به پایان رسانید. او ضمن تحصیل فعالانه در حزب هم کار می کرد و در رشته های مطبوعات و تشکیلات (در بخش اروپای غربی) فعالیت داشت. بهزادی فردی پرکار، با انضباط و دقیق بود و تحلیل های سیاسی او همیشه موشکافانه بود. پس از تشکیل شعبه تشکیلات کل به مسئولیت من، بهزادی بطور عمده یکی از سه عضو این شعبه و مسئول تشکیلات حزبی در اروپای غربی شد. او در پلنوم شانزدهم به عضویت هیئت دبیران کمیته مرکزی برگزیده شد. بهزادی پس از مراجعت به ایران مسئولیت شعبه مطبوعات، سردبیری روزنامه مردم، نشریه تعلیماتی و ویراستاری جزوه های پرسش و پاسخ را به عهده گرفت.

- اکبر شاندرمنی؟

کیانوری: اکبر شاندرمنی از قدیمی ترین اعضای نهضت کمونیستی ایران است. او در گروه ارانی شرکت داشت و در این رابطه دستگیر شد و پس از طی چند سال زندان، در سال ۱۳۲۰، به همراه سایر زندانیان سیاسی آزاد شد. او بلافاصله به عضویت حزب درآمد و از همان آغاز از فعال ترین و کم تقاضاترین کادرهای حزبی بود. او در کنگره دوم حزب به سمت عضو مشاور کمیته مرکزی برگزیده شد. در جریان دستگیری مسئولین و کادرهای حزب در ارتباط با تیراندازی به شاه معدوم، او نیز دستگیر و محاکمه و به ۵ سال زندان محکوم شد. شاندرمنی با اولین گروه ۱۴ نفری از زندان قصر تهران به زندان شهربانی یزد تبعید شد و پس از بازگشت از تبعید، در آذرماه ۱۳۲۹ در زمره ۱۰ نفر از سران حزب از زندان قصر فرار کرد و پس از مدتی کار مخفی به خارج از کشور اعزام شد. او در دوران طولانی مهاجرت در تمامی پلنوم های حزب شرکت فعال داشت و در زمینه کار حزبی مسئول سازمان حزب در تاجیکستان بود. او در دانشکده شهر دوشنبه به تدریس زبان فارسی اشتغال داشت. شاندرمنی در پلنوم چهاردهم به

عضویت کامل کمیته مرکزی برگزیده شد و پس از پلنوم شانزدهم از اولین داوطلبان مراجعت به ایران بود. او از سال ۱۳۵۸ مسئول سازمان حزبی گیلان بود و در سال ۱۳۶۰ به علت بیماری به شوروی اعزام شد. شاندرمنی در تمام دوران فعالیت حزبی اش، علیرغم اینکه از سوی اکثریت حاکم بر حزب مورد بی‌مهری قرار می‌گرفت، از انتقادکنندگان جدی به نواقص کار حزب و مسئولین حزبی بود. او فردی بود مستقل و بی‌باک. بطوری که از نسریناب - حاج کسور برمی‌آید، شاندرمنی، پس از اینکه به عضویت هیئت سیاسی حزب برگزیده شد، به علت مخالفت با روش‌های نادرست حمید صفری با اعتراض از هیئت سیاسی استعفا داد. از وضع کنونی او اطلاعی ندارم.

- بهرام دانش؟

کیانوری: بهرام دانش از پرشورترین، شریف‌ترین، فروتن‌ترین و فداکارترین مبارزان توده‌ای بود. او در کرمانشاه به دنیا آمد و پس از به پایان رساندن تحصیلات ابتدایی برای ادامه تحصیل به بیروت رفت و در آنجا در یک مدرسه فرانسوی تحصیلات متوسطه را به پایان رساند. در اواسط تحصیل، وضع خانوادگی او دچار گرفتاری‌های گوناگون شد و او با سخنی زیاد توانست، بدون کمک مالی از ایران، تحصیلاتش را به پایان رساند و به ایران بازگردد. در ایران وارد دانشکده الفسری شد و از هم‌دوره‌های خسرو روزبه و هدایت حاتمی بود. مدتی در تهران با خسرو روزبه هم‌خانه بود و هر دو در همین دوران، در سال ۱۳۲۳، به عضویت حزب توده ایران درآمدند. او بعداً به لشکر خراسان منتقل شد و در آنجا با سرگرد اسکندانی در رویداد «قیام افسران خراسان» شرکت کرد. در گنبد قابوس، که این گروه در کمین ژاندارم‌ها گیر افتادند، او یکی از دستگیرشدگان بود که به تهران منتقل شد. در تهران در محکمه نظامی محاکمه شد و در خطر جدی اعدام قرار داشت. حزب توانست به کمک سایر افسران سازمان مخفی او و چند نفر دیگر را از زندان فرار دهد و به آذربایجان بفرستد. او پس از سکست آذربایجان با دیگران به شوروی رفت. در آنجا به علت اینکه از چاپلوسی کمترین بهره‌ای نداشت از افرادی بود که خیلی کم توانست از امکانات زیادی که از سوی مقامات شوروی برای مهاجران فرقی تأمین می‌شد بهره برد. دانش از افرادی بود که رهبری حزب، در پی درخواست حزب کمونیست جمهوری خلق چین، برای کار در بخش فارسی رادیو پکن و تدریس زبان فارسی، در دانشگاه پکن به چین اعزام کرد. پس از شروع اختلافات اندک او، پیک میان حزب کمونیست چین و حزب کمونیست اتحاد شوروی، او و اکثریت، به‌المق در این هیئت، که حاضر نبودند مقالات ضدشوروی را از رادیو پکن قرآن کنند، به شوروی بازگشتند. دانش، از آن تاریخ، برای کار در رادیو پیک ایران به بلغارستان فرستاده شد و تا هنگام بازگشت

به ایران؛ در سال ۱۳۵۸، در این کشور بود. او در پلنوم هفدهم به عضویت کمیته مرکزی برگزیده شد و در سال ۱۳۶۱ بازداشت شد. دانش در جریان مباحثات و اختلاف نظرهای درون حزبی فردی کاملاً مستقل و بی باک و بی رودربایستی، ولی بسیار متین و منطقی، بود و انتقادات خود را به هر يك از مسئولین حزبی، در هر مقام، بیان می داشت.

- هدایت الله حاتمی؟

کیانوری: هدایت الله حاتمی از اولین اعضای سازمان نظامی حزب توده ایران بود. او با خسرو روزبه هم دوره بود و چند سالی با هم در دانشکده افسری خدمت می کردند. حاتمی انسانی شریف و فداکار و باگذشت و کمونیستی مؤمن و پیگیر بود. من با او در زمستان ۱۳۲۴ آشنا شدم. او یکی از افسرانی بود که مورد سوءظن ستاد ارتش قرار گرفت و مجبور شدیم او را مخفی کنیم و به آذربایجان بفرستیم. این مأموریت را من به انجام رسانیدم. حاتمی در ارتش فرقه دمکرات آذربایجان فرماندهی واحد مهمی را به عهده داشت. او پس از شکست با سایرین به مهاجرت رفت و در باکو مستقر شد. حاتمی، مانند بیشتر افسران توده ای هم به علت وفاداری به حزب و مسلماً بیشتر به علت شخصیت فردی و بی باکی در انتقاد به پدیده های نادرست و ناسالم در فرقه، مورد بی مهری شدید رهبری فرقه قرار داشت. او از همان آغاز مهاجرت در شعبه تاریخ آکادمی علوم آذربایجان شوروی به عنوان کارمند علمی مشغول به کار شد. همسرش، که بانوی تحصیل کرده و فاضلی بود، به عنوان استاد زبان فارسی در دانشگاه دولتی باکو کار می کرد. پس از يك سال کشمکش با دانشجویان، که سرسختانه مخالفت می کرد، من به کمک حزب کمونیست اتحاد شوروی موفق شدم پس از پلنوم چهاردهم حاتمی را برای کار به دبیرخانه حزب در لایبزیك منتقل کنم. در آنجا، او به سرپرستی گروه مترجمان تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی گمارده شد. حاتمی در سال ۱۳۵۸ با شور و علاقه برای کار حزبی به ایران آمد و در شعبه مطبوعات حزب در هیئت تحریریه روزنامه مردم شروع به کار کرد. او در پلنوم هفدهم به عضویت کمیته مرکزی برگزیده شد و در اردیبهشت ۱۳۶۲، با بخش دوم مسئولین حزب، بازداشت شد.

- حسن قزلچی؟

کیانوری: حسن قزلچی یکی از سراینندگان بنام کرد ایرانی و انسانی شریف و کمونیستی معتقد و پیگیر و استوار بود. او از مبارزان کرد ضد رژیم شاه بود که مجبور به فرار به عراق شد. در عراق حزب کمونیست از او نگهداری می کرد. دکتر رادمنش در یکی از مسافرت هایش به عراق با قزلچی آشنا شد و او را برای تنظیم بخش کردی رادیو پیک ایران به بلغارستان منتقل کرد. قزلچی تا سال ۱۳۵۸ در بلغارستان بود. در این سال او داوطلبانه به ایران

آمد و در شعبه روابط بین‌المللی حزب به فعالیت پرداخت. قزلیچی در پلنوم هفدهم به عضویت کمیته مرکزی حزب برگزیده شد. او به زبان عربی تسلط کامل داشت.

- علی گلاویز؟

کیانوری: گلاویز از کسانی است که در اوایل حکومت خودمختار حزب دمکرات کردستان، یعنی سال ۱۳۲۴، توسط قاضی محمد برای تحصیل نظامی به شوروی فرستاده شد. او و افراد دیگری مدتی در دانشکده افسری باکو تحصیل کردند تا اینکه دولت قاضی محمد سقوط کرد. بعد از این جریان، گلاویز مدتی در باکو ماند و به عنوان نماینده حزب دمکرات کردستان عمل می‌کرد. در باکو دو نفر به عنوان نماینده حزب دمکرات کردستان حضور داشتند؛ یکی گلاویز و دیگری عبدالرحمن قاضی (برادرزاده قاضی محمد). قاضی بعد از انقلاب به ایران آمد (خانمش از او جدا شده بود) و در انشعاب غنی بلوریان از دارودسته قاسملو نیز شرکت کرد، ولی بعداً - چون کاری از او ساخته نبود - به شوروی رفت. او بیشتر به دنبال زندگی بود (گویا در آکادمی جمهوری آذربایجان کار می‌کرد). در مقابل، گلاویز در باکو زندگی منظمی داشت و مانند دیگران به دنبال کثافتکاری نبود. او در آکادمی باکو کار می‌کرد و مورد توجه مسئول فرقه نیز بود. گلاویز سپس به مسکو رفت و گوینده بخش کردی «صدای ملی» شد. سپس، ما او و حسن قزلیچی را برای اداره بخش کردی رادیو «پیک ایران» به صوفیه منتقل کردیم. کار هر دو آنها در «پیک ایران» مفید بود. پس از پیروزی انقلاب، گلاویز داوطلب کار در ایران شد و به ایران آمد. در ایران، مسئولیت کردستان با او بود. مرکز کاری در تبریز بود و از آنجا به سراسر کردستان سفر می‌کرد و گروه‌های حزبی را سامان می‌داد. گلاویز در جریان انشعاب غنی بلوریان از گروه قاسملو نقش مهمی داشت و در هر کاری آنان را راهنمایی می‌کرد.

- گویا گلاویز دکترای اقتصاد داشت؟

کیانوری: ببینید، در شوروی درجه دکترا خیلی بالاست. تحصیلات عالی در شوروی در دو مرحله است: پس از پایان تحصیل دانشگاهی و یک سال کار، با ارائه یک تز مختصر درجه‌ای به نام «کاندید علوم» داده می‌شود که دکترا نیست. بسیاری از این شخصیت‌های معروف شوروی «کاندید علوم» هستند نه دکتر. حتی در رشته پزشکی هم همینطور است. مرحله بالاتر دکتراست و برای تهیه تز آن باید کار بسیار سنگین کرد. وضع مراکز آموزش عالی شوروی هم متفاوت است. از این میان گرفتن مدرک در باکو آسانتر از جاهای دیگر بود. وضع رشته‌ها هم متفاوت است و گرفتن مدرک حقوق از همه آبدکی تر بود. این افرادی که از شوروی می‌آیند و نام خود را «دکتر» می‌گذارند، بعضی تزشان در زمینه «جنبش صلح در ایران» است؛

یعنی چند کتاب و روزنامه متعلق به سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ را جلوی خودشان می گذاشتند و يك تز ۱۵۰ - ۲۰۰ صفحه ای تهیه می کردند و مدرک می گرفتند.

- گلاویژ به کدام جناح حزب وابسته بود؟

کیانوری: پیش از گرفتاری ما در بهمن ۱۳۶۱، گلاویژ جزء جناح خاصی نبود. پس از انقلاب، او در کردستان بود و آدم مستقل و منظمی بود و وابستگی جناحی نداشت. پس از گرفتاری ما، در زندان او به ناراضیانی پیوست که به خاطر ضربه به حزب به ما معترض بودند و در رأس آنها دکتر جودت قرار داشت.

- محمد پورهرمزان؟

کیانوری: پورهرمزان دارای دو شخصیت است: از نظر علمی، او يك مترجم خوب زبان روسی بود که بسیاری از آثار لنین و چند اثر ادبی را از روسی به فارسی ترجمه کرد. ولی از نظر حزبی، پورهرمزان شخصیت بسیار ضعیفی داشت و يك دنباله رو مطلق بود. او هیچگاه از خود نظر نداشت و همیشه از جریان حاکم بر حزب پیروی می کرد.

پورهرمزان از افسرانی بود که در جریان حرکت اسکندانی در خراسان به شوروی رفت. زمانیکه من در سال ۱۳۳۴ به مسکو رفتم، دیدم که پورهرمزان به بلندگوی اسکندری تبدیل شده و همه جا تبلیغ می کند که کیانوری جاسوس است. پس از آمدن من، تبلیغات پورهرمزان روی مریم متمرکز شد و همان اتهامات، این بار فقط علیه مریم، تکرار می شد. بعد از آمدن مریم، او و عنایت رضا اولین کسانی بودند که برای جبران تهمت هایی که به ما زده بودند پول رویهم گذاشتند و ما و ۷-۸ نفر دیگر را به گردش با کشتی در رود مسکو دعوت کردند. زمانیکه من از کار در هیئت اجراییه کنار رفتم، روزی پورهرمزان آمد و باد کرد و گفت: ما در زیر رهبری «بوروی موقت» انقلاب ایران را پیش خواهیم برد! بعد که من وارد کار و دبیر کمیته مرکزی شدم، پورهرمزان مرید مطلق من شد؛ یعنی هیچ کس در کمیته مرکزی به اندازه پورهرمزان مرید کیانوری نبود! بعد که بین من و اسکندری اختلاف نظر شدید شد و کادرها را دعوت کردم او و چند نفر دیگر هرچه را اسکندری می گفت (چون دبیر اول بود) تکرار می کردند. خانم ملکه محمدی، مهدی کیهان و غیره. همه، بدون استثنا، تنها رفعت محمدزاده مستقل بود. رفعت البته نظر من را تأیید نمی کرد، ولی عقیده خود را داشت و از آن دفاع می کرد و نظر او خیلی نزدیک به نظر من بود.

- تحصیلات پورهرمزان در چه سطحی بود؟

کیانوری: او در تهران دوره دانشکده افسری را گذرانیده بود. از تحصیلات او در مسکو اطلاع زیادی ندارم. احتمالاً يك دوره حزبی را دیده بود. او زبان روسی را بهتر از دیگران

آموخت و به دنبال کار ترجمه رفت.

- مسئولیت حزبی پورهرمزان در ایران چه بود؟

کیانوری: مسئول شعبه انتشارات حزب بود. کار او جنبه فنی داشت؛ آماده کردن کتابها و چاپ و توزیع. پس از انقلاب کار فرهنگی نداشت و اگر به نشریات حزب نگاه کنید مقالات بسیار کمی از او می بینید.

- سواد خانم او (ملکه محمدی) در چه سطحی بود؟

کیانوری: خانم محمدی لیسانسیه حقوق از دانشگاه تهران بود. او در جمهوری دمکراتیک آلمان تز دکترایش را در زمینه مسایل ارضی ایران و اصلاحات ارضی شاه، با ارزش «خیلی خوب»، گذرانید.

- مسئولیت خانم محمدی چه بود؟

کیانوری: عضو هیئت تحریریه و مدیر داخلی نامه مردم بود و بیشتر در زمینه مسایل روستایی و ارضی مقاله می نوشت.
- حبیب الله فروغیان؟

کیانوری: فروغیان نیز از افسران ارتش بود که در جریان فرقه به آذربایجان و سپس به شوروی رفت. در مسکو کار او تدریس زبان فارسی در دانشکده زبانهای خارجی بود. به علاوه، او ارتباط حزب ما با گروه های افغانی مقیم شوروی را به عهده داشت و به این دلیل با همه سران جریانهای مارکسیستی افغانستان آشنایی نزدیک داشت. فروغیان از داوطلبانی بود که بعد از پیروزی انقلاب به ایران آمدند. او پس از آمدن بلافاصله پیشنهاد کرد که یک شرکت تجاری تأسیس کنیم و پول در بیاوریم. من مخالف بودم و می گفتم که بیائید کار حزبی کنید، درآمد حزب کافی است و ما به پول نیاز نداریم. آنها نپذیرفتند و فروغیان و رصدی یک شرکت ایجاد کردند که با شوروی رابطه تجاری داشت و تلاش می کرد که با دیگر کشورهای سوسیالیستی نیز رابطه تجاری برقرار کند. پس از فرار کوزیچکین، شبارشین گفت که کوزیچکین فروغیان را می شناخته و خواست که او را از کشور خارج کنیم. ما نیز فروغیان را به اتفاق دختر میزانی از مرز قوچان - بجنورد رد کردیم.

- دختر میزانی حزبی بود؟

کیانوری: او به حزب تمایل جدی داشت. او در شوروی تحصیل کرد و شوهر هم داشت. برای دیدن پدرش به ایران آمد و بازگشت او با جنگ مصادف شد و نتوانست خارج شود تا بالاخره ما او را از طریق مرز به شوروی فرستادیم. خروج فروغیان از ایران تقریباً در حوالی دستگیری ما در بهمن ۱۳۶۱ بود.

- در مورد فروغیان و لاهرودی و صفری گفته می شود که آنها از آغاز افرادی نبودند که به دلیل آرمان گرایی خاص به مارکسیسم جذب شده باشند. برخی از افراد توده ای سابق این عناصر را به عنوان عناصر فرصت طلبی که از آغاز با نیت خاصی به حزب توده پیوستند مطرح می کنند.

کیانوری: این مطلب در مورد فروغیان صحیح نیست. من او را از آغاز می شناسم. فروغیان نیز، مانند سایر افسران، با علاقه و اعتقاد به حزب پیوست و در شوروی نیز مانند لاهرودی دستگامی نداشت. فروغیان با لاهرودی و صفری بهیچوجه قابل مقایسه نیست. لاهرودی نوجوانی بود که در دوران فرقه برای تحصیل به شوروی اعزام شد و شخصیت او در مهاجرت، و نه در مبارزه، شکل گرفت (ولی در دوران فعالیتش در فرقه از افرادی بود که خصوصیات شخصی بدون ایرادی داشتند).

- به تصور شما وضع کنونی این افراد در باکو چگونه است؟

کیانوری: نمی دانم. در دوران موجودیت شوروی، فرقه ای ها در آذربایجان شوروی دستگامی داشتند. آنها مهندس بودند، دکتر بودند، کارگر متخصص درجه یک داشتند، دکاندار داشتند، بعضی شان حقه بازی می کردند (همه جور آدم در میان آنها بود). یک گروه ۴۰ - ۵۰ و حداکثر ۶۰ نفری نیز بودند که به عنوان رهبری فرقه دمکرات آذربایجان از طریق بودجه معینی از دولت آذربایجان شوروی حقوق می گرفتند. خلاصه، همه چیز داشتند. اکنون، وضع آنها به چه صورت است، اطلاع ندارم ولی بعید نمی دانم که دولت ایلچی بیگ آنها را به عنوان اهرمی برای آینده حفظ کرده باشد. اگر چنین باشد، باید دید که هدف دولت کنونی آذربایجان از حفظ اینها چیست؟ دولت کنونی آذربایجان دولتی نیست که از کمونیستها بنا به مقاصد ایدئولوژیک دفاع کند و حفظ این افراد قطعاً براساس اهداف خاص ملی گرایان افراطی است.

- عبدالحسین آگاهی؟

کیانوری: آگاهی نیز از افسران سازمان نظامی حزب بود که تصور می کنم درجه ستوان یکمی داشت. او به شوروی رفت و در باکو استاد فلسفه شد. آدم باسوادی بود و در دانشگاه دولتی باکو درس می داد. آگاهی مدتی با دانشجویان کار کرد، ولی بعد از او برید و به طرف حزب آمد و عضو مشاور کمیته مرکزی شد.

- مهدی کیهان؟

کیانوری: کیهان از افسرانی بود که در جریان گروه سرگرد اسکندانی شرکت داشت. او بعداً به آذربایجان و از آذربایجان به شوروی رفت و در باکو جزء دارودسته دانشجویان بود. او در باکو دانشکده اقتصاد را تمام کرد و بعد به مسکو رفت و در بخش فارسی رادیو مسکو به کار

پرداخت. دانشیان او را به عنوان نماینده خود به اسکندری توصیه کرد و اسکندری، همانطور که در خاطر آتش نوشته است، او را به لایپزیک منتقل کرد. کیهان در تمام مدتی که در مرکز حزب کار می کرد جزء دسته اسکندری بود. در این دوران، او دشمن خونی من بود و حتی يك بار، در جریان اختلاف ما با اسکندری بر سر مسایل انقلاب، در حضور جمع گفت: در پلنوم بعدی خدمت خائنین خواهیم رسید! تا این حد دشمنی داشت. البته پلنوم که تشکیل شد، او فوراً به یکی از ارادتمندان من تبدیل شد!

- معلومات کیهان در چه سطحی بود؟

کیانوری: او در آذربایجان شوروی لیسانس اقتصاد گرفت و سپس از تر فوق لیسانس خود دفاع کرد. این درجه در شوروی «کاندید علوم» نامیده می شود که در ایران «معادل دکترا» ارزیابی شده است. او خود را بزرگترین اقتصاددان مارکسیست ایران می دانست. پس از دستگیری ما، در زندان در بحث با چند نفر از توده ای های زندانی گفت: من تبلور مارکسیسم - لنینیسم هستم! کسی که چنین ادعایی می کند ماهیتش معلوم است. در زندان اوین، يك بار که از هواخوری بازمی گشتیم آقای رازینی مرا دید. او گفت: ما می خواهیم برای عده ای از جوانانمان کلاس آشنایی با مارکسیسم بگذاریم، آیا شما حاضر هستید در این کلاس تدریس کنید؟ گفتم: من خود را برای این کار شایسته نمی دانم، ولی یکی از رفقایم شایستگی دارد و میزانی را معرفی کردم. میزانی در آغاز در مدرسه عالی حزبی مسکو و سپس در آکادمی علوم اجتماعی مسکو اقتصاد خوانده بود و کتابی در زمینه اقتصاد مارکسیستی داشت که با ارزش بود. او از سایر افراد حزبی در زمینه اقتصاد واردتر بود. من میزانی را معرفی کردم و او در این کلاسها درس می داد. کیهان همیشه به من معترض بود که تو چرا میزانی را برای این کار معرفی کردی! او تا این حد خودخواه بود.

- رحیم نامور؟

کیانوری: رحیم نامور از اعضای قدیمی حزب است که از اوایل تأسیس حزب وارد آن شد و در سالهای پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روزنامه شهباز را به موازات حزب منتشر می کرد. پس از کودتا، او جزء کسانی بود که ما تصمیم داشتیم به خارج انتقال دهیم ولی برای اعزام او مشکل داشتیم. خود نامور راهی پیدا کرد و از طریق کویت به اروپا رفت. مدتی در لایپزیک بود. پس از شروع فعالیت رادیو «پیک ایران» در هیئت تحریریه آن به کار پرداخت. رحیم نامور فرد بسیار بسیار منضبطی بود و قضاوت های بسیار درستی داشت. اولین کسی که درباره عباسعلی شهریاری به ما هشدار داد او بود. می گفت: در کویت با شهریاری آشنا شدم و در آنجا خوزستانی هایی که پس از ۲۸ مرداد از ایران فرار کرده و به کویت آمده بودند می گفتند که

شهریاری با دستگاه مرتبط است و عده‌ای را لو داده و آمدن او به کویت برای این است که ارتباطات افراد را اطلاع دهد. ولی متأسفانه هیچ کس به حرف او توجه نکرد و آن بلا بر سر حزب آمد.

رحیم نامور پس از پیروزی انقلاب به ایران آمد و به عنوان عضو کمیته مرکزی انتخاب شد. در تهران يك بار سگته قلبی کرد و ما از او نگهداری می کردیم ولی دیگر نمی توانست کار بکند. پس از دستگیری ما به اتحاد شوروی فرار کرد و سپس، شنیده‌ام، مسئول واحد حزبی در افغانستان شد و در آنجا فوت کرد.

- معلومات او در چه حد بود؟

کیانوری: فرد باسوادی بود. سواد فارسی او خوب بود. از روزنامه نگارهای قدیمی ایران بود و تألیفات متعددی دارد. این اواخر تحقیق بسیار جالبی درباره قتل احمد دهقان و رابطه آن با رزم آرا تهیه کرده بود که نمی دانم هنگام بازداشت ما چه بر سر آن آمد. تحقیق بسیار جالبی بود و ثابت می کرد که قاتل دهقان رزم آراست. ما قصد چاپ آن را داشتیم که به حوادث سال ۱۳۶۱ خورد.

- در زمینه تاریخ مشروطه نیز کتابی دارد.

کیانوری: بله! تا حدودی مطالعات تاریخی داشت. ولی در میان کتب تاریخ مشروطه تاکنون هیچ کس نتوانسته بهتر از کسروی بنویسد. کار کسروی عمیق ترین، دقیق ترین و صحیح ترین تاریخ مشروطه است.

- در حزب، به کدام جناح تعلق داشت؟

کیانوری: نامور همیشه مخالف این جریان منفی اسکندری و دیگران بود. در دوران انقلاب نیز همیشه در جهت مثبت من قرار داشت. آدم بسیار شریفی بود. با وجودی که اسکندری و دیگران حاضر بودند از نظر مادی و زندگی امتیازات بیشتری به او بدهند حاضر نشد که با آنها همراه شود.

- ژیلای سیاسی؟

کیانوری: ژیلای سیاسی از جوانانی است که برای تحصیل به اروپا آمد و جذب حزب شد. او در فرانسه تحصیل می کرد و در آنجا دچار مشکلات مالی و سیاسی شد. اسکندری او را برای ادامه تحصیل به چکسلواکی فرستاد. مردی است فوق العاده تمیز و تحصیل کرده. دکترای ریاضیات داشت و در برلین شرقی تدریس می کرد. ولی با پیروزی انقلاب با کمال میل شغل و زندگی مرفهش را رها کرد و برای کار حزبی به ایران آمد. در ایران عضو مشاور کمیته مرکزی و کارمند ارشد شعبه روابط بین المللی حزب بود. آدم بسیار کم ادعا و محجوب و بی توقعی بود.

- با دکتر علی اکبر سیاسی نسبتی داشت؟

کیانوری: نمی دانم. هرگز از او در این رابطه چیزی نشنیده ام.

- فرهاد عاصمی؟

کیانوری: دکتر فرهاد عاصمی نیز از جوانانی بود که برای تحصیل به آلمان غربی آمد و عضو حزب شد. پدر فرهاد عاصمی دکتر داروساز بود و در تهران داروخانه داشت. من او را از سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۵، که عضو ساده حزب بود، می شناختم. او از همان زمان يك فرد مذهبی بود. پس از انقلاب نیز او را دیدم و کاملاً مذهبی بود و قسمت های مهمی از قرآن را از حفظ داشت. فرهاد تحصیلات خود را در رشته پزشکی به پایان رسانید و پزشك متخصص درجه اول در رشته سرطان شناسی شد. پس از انشعاب سازمان انقلابی، عاصمی جزء کسانی بود که صادقانه در حزب ماند و با تمام توانش فعالیت کرد. او در مسئله ارسال نشریات به ایران، که قبلاً شرح داده ام، بسیار فعال و مبتکر بود.

پس از انقلاب، فرهاد عاصمی به ایران آمد و به عنوان مسئول سازمان حزب به مازندران رفت. در مازندران در رشته تخصصی خود کار می کرد و از این طریق زندگی خود را تأمین می کرد و به اتفاق یکی از پزشك های قدیمی عضو حزب به نام دکتر آزاد فعالیت می کرد. پلنوم هفدهم حزب در منزل دکتر عاصمی در ونك برگزار شد. در این پلنوم فرهاد عاصمی عضو مشاور کمیته مرکزی گردید. (پدر او پس از انقلاب عضو حزب نشد و فعالیتی نداشت.) همسر عاصمی آلمانی بود و دو بچه اش به سختی فارسی صحبت می کردند. در دوران فعالیت در ایران، ما دیدیم که آنها واقعاً دچار مشکل هستند و ماندن آنها در ایران وضع زندگی فرهاد و تربیت کودکانش را دشوار خواهد کرد. ما به او پیشنهاد کردیم که به اروپا برود و در آنجا هم به حزب کمک کند و هم به خانواده اش برسد. او واقعاً حاضر نبود که به خارج برود، ولی ما با اصرار او را به اروپا فرستادیم. تا زمانی که من دستگیر شدم، عاصمی در بخش اروپای غربی حزب فعال بود.

- اصولاً وضع کادرهای حزبی که در دهه چهل در اروپای غربی جذب حزب توده شدند از

نظر دانش تئوریک و سیاسی چگونه بود؟

کیانوری: این گروه افراد اغلب از نظر سیاسی و علمی در سطح متوسطی بودند. اصولاً ما افراد برجسته تئوریک خیلی کم داشتیم. عموماً از نظر سواد مارکسیستی در سطح متوسط بودند و کلیاتی را خوانده بودند. ولی از نظر اعتقادی، اعتقاد کامل به سوسیالیسم و اتحاد شوروی و حزب داشتند و با کمال صداقت کار می کردند.

- محسن علوی (بهزاد)؟

کیانوری: محسن علوی در سالهای آغاز دهه ۱۳۲۰ رئیس فرهنگ کرمانشاه بود. او به